

ای خداوند این خم و کوزه مرا

در پذیر از فضل الله اشتري

کوزه‌ای با پنج لوله پنج حس

پاک دار این آب را از هر نجس

تا شود زین کوزه منفذ سوی بحر

تا بگیرد کوزه من خوی بحر "دفتر اول مثنوی"

مولانا و سعدی

ما اگر چهار ستون اصلی برای ادبیاتمان تصور کنیم (فردوسی مولانا، سعدی و حافظ) همین چهارتن هستند. که هر یک در حوزه کاری خود سر آمدند. فردوسی در حماسه و روح ملی با شاهنامه مولانا با مثنوی و دیوان کبیر در عرفان و عشق الهی. سعدی بابوستان و گلستان در اخلاق و حافظ در غزل غنایی و مقایسه اینان شاید کاری نا درست باشد. زیرا هریک از اینها بر قله های بلند شعر و ادب فارسی نشسته اند. و ما در این یاد داشت به دو قله یا دو ستون آن می پردازیم. و این بدان معنی نیست که دیگر شاعران ما که آثار گرانبغری هم از ایشان به جا مانده چون نظامی و عطار و سنایی و ... کم اهمیت اند. بلکه این چهارتن در مجموع و ارزیابی های گوناگون از سوی خردمندان آگاه چنین جایگاهی برایشان قایل شده اند.

از شگفتی های تاریخ ادب ایران زاده شدن این دو پدیده شعرو ادب پارسی با دو سال فاصله از یکدیگر است مولانا جلال الدین در 604 و شیخ مصلح الدین سعدی در 606 آن یکی در بلخ و دیگری در شیراز هردو سرزمین (خراسان و فارس) دارای ادیبان، شاعران و عارفان فراوانی است.

یکی مولانا است که، برای گریز از بد رفتاری های حاکمان خوارزم در کودکی به همراه پدر و خانواده به قصد زیارت (و شاید در امان ماندن از حمله مغول) مجبور به مهاجرت می شوند و مدتی در بغداد (گفته می شود در همان هنگام سعدی هم در بغداد و در نظامیه مشغول تحصیل بوده) و پس از آن به آسیای صغیر و در قونیه ساکن می شوند.

و پدرش محمد بن حسین خطیبی بلخی معروف به بهائی ولد و سلطان العلماء که فقیه و عارفی سرشناس بوده در همانجا کلاس تدریس و وعظ راه می اندازد و جلال الدین نیز آنچه را از علوم روز در نزد پدر و اساتیدی دیگر به خوبی می آموزد. او پس از مرگ پدر از محضر استادی چون برهان الدین محقق ترمذی بهره می برد. و خود بر کرسی استادی می نشیند و به وعظ و خطابه می پردازد و حدود چهل سال دارد که با پدیده ای شگفت به نام شمس تبریزی آشنا می شود و به فقهی ساختار شکن تبدیل می شود شاید از این پس به شاعری و غزل سرایی روی می آورد.

سعدی، نیز در دهه ی نخستین سده ی هفتم هجری در یکی از دودمان های نژاده شیراز که به گفته خود شیخ همه ی عالمان دین بودند دیده به جهان گشود. هنوز طفل بود که از نوازش پدر بی بهره شد و با درد یتیمی خو کرد و با شوق فراوان به مکتب می رفت و مقدمات علوم را فرا می گرفت و چون به روز نوجوانی رسید سخت به پژوهش دین و دانش دل بست. اوضاع آشفته ایران در پایان روزگار سلطان محمد خوارزم شاه و ترک تازی تاتار به این مرز و بوم به ویژه حمله سلطان غیاث الدین برادر جلال الدین خوارزمشاه به شیراز (621) سعدی مجبور به ترک یار و دیار شد و آهنگ نظامیه بغداد کرد... سعدی را دو استاد برجسته جمال الدین عبدالرحمان ابو الفرج بن جوزی دوم (درگذشته 636) و عارف معروف، شهاب الدین ابو حفص عمر بن محمد صاحب کتاب عوارف المعارف (در گذشته 632) بود. به هر روی او با بهره گیری از این استادان برجسته آن روزگار و در نظامیه بغداد در علوم دینی، فقه، حدیث تفسیر و کلام به استادی رسید و در فن خطابه و وعظ مهارت یافت آنگاه به جهانگردی و سیر آفاق پرداخت و بیش از سی سال را در سفر گذراند (سفرهای سعدی با اطمینان شامل مناطق عراق بین النهرین، شام و سوریه و لبنان امروزی، حجاز مکه و مدینه و احتمالاً فلسطین بوده است).

سعدی خود در بوستان تصریح می کند که در طی این سال ها «بسیار گشتم» و حتی از روم آناتولی هم دیدن کرده است. برخی منابع به ملاقات او با غازیان در نزدیکی قونیه و سفر به شهر ادنه در آسیای صغیر اشاره کرده اند).

بر گرفته از مقاله فرهاد مشکور با عنوان (امکان ملاقات سعدی و مولانا؛ در سایه تطابق زمانی و مکانی سفرهای سعدی و مهاجرت مولانا)

و در نهایت به زادگاهش باز گشت و به خدمت اتابکان فارس در آمد و در دربار اتابک مقامی ارجمند یافت. چنانچه خودش هم در قصیده ای می گوید:

قصیده شماره ۵۸ - در ستایش ابوبکر بن سعد

وجودم به تنگ آمد از جور تنگی  
شدم در سفر روزگاری درنگی  
جهان زیر پی چون سکندر بریدم  
چو یاجوج بگذشتم از سد سنگی  
برون جستم از تنگ ترکان چو دیدم  
جهان در هم افتاده چون موی زنگی  
چو باز آمدم کشور آسوده دیدم  
ز گرگان به در رفته آن تیز چنگی  
خط ماهرویان چو مشک تتاری  
سر زلف خوبان چو درع فرنکی  
به نام ایزد آباد و پر ناز و نعمت  
پلنگان رها کرده خوی پلنگی  
درون مردمی چون ملک نیک محضر  
برون لشکری چون هژبران جنگی  
بپرسیدم این کشور آسوده کی شد؟  
کسی گفت: سعدی! چه شوریده رنگی  
چنان بود در عهد اول که دیدی  
جهانی پر آشوب و تشویش و تنگی  
چنین شد در ایام سلطان عادل  
اتابک ابوبکر بن سعد زنگی

همانگونه که اشاره رفت سعدی در شرایطی بحرانی و تهاجمات برادر سلطان خوارزم ترک دیار می کند و به بغداد می رود.

در میان وجوه تشابه این دو بزرگ این تفاوت هم هست که مولانا به خدمت حاکمان در نیامد و سعدی علاوه بر دانش اندوزی و وعظ و خطابه و جهانگردی تجربه ی دبیری نیز داشت. و بوستان را به نام اتابک ابوبکر بن سعد بن زنگی در قالب مثنوی به بحر متقارب به نظم آورد و گلزاری از معرفت و اخلاق و حکمت عملی و جامعه شناسی و آیین کشور داری بیاراست.

هفت کشور نمی کنند امروز

بی مقالات سعدی انجمنی

برگرفته از مقدمه گلستان سعدی به کوشش دکتر خلیل خطیب رهبر انتشاراتصفی علیشاه چاپ یازدهم 1376

این دو ستون شعر و ادب هردو آثاری به نظم و نثر دارند مولانا مثنوی و دیوان کبیر را در نظم و فیه ما فیه و مکتوبات و مجالس سبعه را به نثر

و سعدی در نظم بوستان و دیوان شعر و در نثر گلستان را از خود به یادگار گذاشته اند.

از شگفتی‌های روزگار واقعاً این است که شاهکارهای اینها هم تقریباً همزمان آفریده شده. یعنی سعدی گلستان و بوستان را در ۶۵۵ و ۶۵۶ قمری سروده و مولانا به احتمال زیاد در ۶۵۸ مثنوی را شروع کرد و به احتمال زیاد در ابامی که مولانا مشغول سرودن غزل‌های خودش بوده سعدی هم همزمان غزل‌های خودش را می‌گفته و این یکی از عجایب تاریخ ماست که دو تا نابغه ی تراز اول در یک زمان زندگی می‌کردند.

در برخی از منابع از جمله مناقب العارفین افلاکی ص 266 و 267 و عجایب البلدان از ملاقات سعدی و مولانا سخن گفته شده و پژوهشگرانی چون استاد شفیعی کدکنی، استاد فروزانفر و ایرج شهبازی آن را رد می‌کنند چون تنها در منابع صوفیه آمده و مستند دقیقی مبنی بر اثبات این مدعا پیدا نشده است.

یکی از وجوه تفاوت مولانا و سعدی در این است که تاریخ ولادت و وفات مولانا به طور دقیق مشخص است که در کجا و چه سالی و در چه روزی به دنیا آمده و در چه روزی و سالی وفات یافته و تا آخرین لحظ حیاتش فرزندش در کنارش بوده و ا

برای حال مولانا احساس نگرانی می‌کرده در اینجا مولانا به او می‌گوید:

رو سر بینه به بالین، تنها مرا رها کن

تَرکِ من خراب شب‌گرد مبتلا کن

مالیم و موج سودا، شب تا به روز تنها

خواهی بیا ببخشا، خواهی برو جفا کن

بُگُشد، گسش نگوید: «تدبیرِ خون‌بها کن»

بر شاهِ خوب‌رویان، واجب وفا نباشد

ای زردروی عاشق، تو صبر کن وفا کن

دردیست غیر مردن، آن را دوا نباشد

پس من چگونه گویم، کاین درد را دوا کن

در خواب دوش پیری، در کوی عشق دیدم

با دست اشارتم کرد، که عزم سوی ما کن

و در مقدمه ولد نامه که اثری از فرزند مورد توجه مولانا سلطان ولد است در مثنوی تاریخ دقیق وفات مولانا را آورده که:

پنجم ماه در جماد آخر

بود نقل آن شه فاجر

سال هفتاد و دو بده بعدد

ششصد از بعد هجرت احمد

دکتر حمیدیان در مقایسه ای بین غزلیات مولانا و سعدی می‌گوید:

در غزل های سعدی نوعی تناسب نسبی در تعداد ابیات دیده می شود. اما این تناسب به هیچ وجه در غزل های مولانا دیده نمی شود. مولانا غزل سه بیتی بسیار دارد. غزل های 84 بیتی هم در دیوان او دیده می شود. این خیلی عجیب است. زیرا تعداد ابیات این غزل ها حتی از بعضی قصاید هم طولانی تر است.

غزل های 50 بیتی و 60 بیتی هم زیاد دارد. این یکی از تفاوت های غزل های سعدی و مولانا بود.

اما تفاوت دیگر؛ بعضی از غزل های مولانا از نظر ساختار به مقاله نزدیک است. یعنی تفاوت بارزی با مقاله ندارد. گویی که مقاله ای درباره مسائل مختلف تصوف و عرفان را با قالب شعر بیان کرده است.

به گمان من این خصیصه غزل های مولانا می تواند از اشعار سنایی مایه گرفته باشد. سنایی در اشعارش درازگو بود. مولانا هم گاهی در غزل بحثی را شروع می کند و پس از بیان استدلال هایش تمثیل می آورد. ولی در غزل سعدی در مواردی انگشت شمار تمثیل و حکایت دیده می شود.

مولانا از نظر زبان هیچ قاعده ای را نمی پسندد. زشت بودن، بدآهنگ بودن و ناقصی بودن لفظ برای او اهمیتی ندارد. اگر واژگان سعدی و حافظ را بررسی کنیم (از نظر بسامدی) و واژگان مولانا را هم در کنار آنها بگذاریم، درمی یابیم مولانا وسیع ترین دایره واژگانی را در غزل پارسی به کار برده است. او واژگان خود را از همه نقاط دریافت کرده است: فارس، خراسان، آذربایجان، هرات، بلخ و غیره. ولی سعدی و حافظ بیشتر از واژه های شاعرانه و درخور غزل استفاده کرده اند.

مولانا در واج ها هم هیچ قیدی نمی پذیرد. کم می کند، زیاد می کند. گاهی کلمه تشدید دارد، حذف می کند و بالعکس، کش می دهد، متراکم می کند و... (بخش دوم سخنرانی دکتر سعید حمیدیان محقق ادبیات با عنوان سعدی و مولانا چهارشنبه 31 مرداد 86 در شهر کتاب مرکزی ایراد کرده است...)

مولانا نه تنها در غزل که در مثنوی هایش هم متوجه مخاطب سالک و راه و رسم پیروی از پیرتاکید می ورزد در حالی که سخنان سعدی متوجه همه ی اقشار جامعه است از طبقه حاکمان تا کسبه و عارف و عامی و صوفی و...

ای صوفی سرگردان، در بند نکونامی

تا دُرد نیاشامی، زین دُرد نیارامی

مُلک صمدیت را، چه سود و زیان دارد؟

گر حافظ قرآنی، یا عابد اَصنامی

ز هدت به چه کار آید، گر رانده درگاهی؟

کفرت چه زیان دارد، گر نیکسرانجامی

بیچاره توفیقند، هم صالح و هم طالح

درمانده تقدیرند، هم عارف و هم عامی

(مواعظ و غزلیات سعدی)

مولانا و کسانی چون عطار شاعرانی تمام عیار عارفند. اما سعدی از برخی از اشعارش به نتایج اخلاقی صوفیان می پردازد.

چنانچه در داستان عاشق شدن پادشاه بر کنیزک آنجا که طبیبان از درمان کنیزک بیمار در می مانند پادشاه در خواب حکیمی را به او می نمایند که علاج کنیزک به دست او میسر است. و آن حکیم و در واقع ولی است که شاه هم از او اطاعت می کند:

گفت ای شه مژده، حاجاتت رواست

گر غریبی آیدت فردا، ز ماست

چونکه آید او حکیمی حاذقست  
 صادقش دان کو امین و صادقست  
 در علاجش سحر مطلق را ببین  
 در مزاجش قدرت حق را ببین  
 چون رسید آن وعدهگاه و روز شد  
 آفتاب از شرق اخترسوز شد  
 بود اندر منظره شه مُننظر  
 تا ببیند آنچه بنمودند سیر  
 دید شخصی کاملی پُر مایه‌ای  
 آفتابی در میان سایه‌ای  
 می‌رسید از دور مانند هلال  
 نیست بود و هست بر شکل خیال  
 نیست‌وش باشد خیال اندر روان  
 تو جهانی بر خیالی بین روان  
 بر خیالی صلحشان و جنگشان  
 وز خیالی فخرشان و ننگشان  
 آن خیالاتی که دام اولیاست  
 عکس مهریای بُستانِ خداست  
 آن خیالی که شه اندر خواب دید  
 در رخ مهمان همی آمد پدید  
 شه به جای حاجبان فا پیش رفت  
 پیش آن مهمان غیب خویش رفت  
 (مثنوی دفتر اول)

دکتر ایرج شهبازی بر این باور است که: غزل‌های مولاناو مثنوی مولانا در قرن هفتم به دلیل تفاوت‌های بنیادین با جریان شعری غالب رواج زیادی در بیرون از محیط خانقاه نداشته و باید شخص اهل عرفان و معنویت باشد تا با شعر مولانا ارتباط برقرار بکند. در حالی که شواهد زیادی موجود است که سعدی غزلیاتش در همان زمان حیات خودش شهرت عالم گیر پیدا کرده و او به چنان شهرتی رسیده بود که شعرهای او مرزهای شیراز و ایران را در نور دیده بودو به خارج از ایران رفته بود. بنا بر این احتمال اینکه مولانا غزلیاتی از سعدی را شنیده باشد واقعا وجود دارد، ولی احتمال اینکه مولانا در بوستان و گلستان سعدی تاثیر گذاشته باشد را باید به کلی منتفی دانست.

دکتر شهبازی پیرامون تفاوت‌های سعدی و مولانا در بلاغت و معنا تفاوت در شیوه روایت و قصه گویی و... در آثارشان نشان می‌دهد که تاثیر پذیری و تاثیر گذاری صحت ندارد حتا اگر مولاناو سعدی روزها و ماه‌ها با هم زندگی کرده باشند.

در تقسیم بندی های شعر به غنایی و تعلیمی ،بوستان و گلستان سعدی و حکایات مثنوی و کلیله و دمنه و اخلاق ناصری و...در زمره اشعار تعلیمی قرار دارند.شعر غنایی سخن گفتن از احساسات شخصی است به شرط اینکه از دو کلمه ی "احساس " و "شخصی"وسیع ترین مفاهیم آن را در نظر بگیریم. بدان معنی کهخواه از روح شاعر گرفته باشد ،خواه از احساس او.

شعر غنایی ماده ی ساده و محدودی دارد که عبارت از هرگونه احساس شادی یا غم یا خشمی که به گونه ی شعر در آید...

در شعر تعلیمی هدف آموختن است و تعلیم ماده ی اصلی شعر تعلیمی . علم و اخلاق و هنرهاست . یعنی حقیقت نیکی "خیر" و زیبایی است.

بزرگترین شاعری که به شعر عرفانی در قرن ششم و هفتم توجه کرد و غنا بخشید جلال الدین محمد بلخی معروف به ملای روم (وفات 672) است .

که از متفکران بزرگ جهان و مقتدای متصوفه و اهل تحقیق و مجاهدت است.وی در طرح مباحث عرفانی و ایراد تمثیلات و استنتاج از بحث های خود و بیان معانی دشوار عرفانی و حکمی که غالبا نتایج اجتماعی و اخلاقی سودمند نیز دارد به زان ساده دارای قدرت کم نظیری بود.مثنوی های او در شش دفتر و دیوان غزل ها و قصاید و رباعی های وی همه از عالی ترین نمونه های شعر عرفانی فارسی و منشاد تقلید و ایجادآثار فراوان عرفانی در قرون بعد گردید.(جلد سوم تاریخ ادبیات ذبیح الله صفا بخش اول انتشارات فردوسی 1369ص 331)

شعر مولانا جوششی است و به ویژه غزلیاتش ضرب آهنگ تندی دارندبه این غزل توجه کنید:

باز آمدم چون عید نوتا قفل زندان بشکنم

وین چرخ مردم خوار را چنگال و دندان بشکنم

از شاه بی آغاز من پران شدم چون باز من تا جغد کنم

طوطی خوار را در دیر ویران بشکنم

شعر سعدی جوششی است و قبل از انتشار آن را می خوانده واژه ها را بر می گزیده اصلاح می کرده .ولی

مولانا به دنبال واژه نیست او در لحظه زندگی می کند کافیسیت پیامش به مخاطب برسد .او در قید و بند قواعد و قافیه نیست و خودش هم در غزلی می گوید:

رستم از این نفس و هوا زنده بلا مرده بلا

زنده و مرده وطنم نیست به جز فضل خدا

رستم از این بیت و غزل ای شه و سلطان ازل

مفتعلن مفتعلن مفتعلن کشت مرا

قافیه و مغلطه را گو همه سیلاب ببر

پوست بود پوست بود درخور مغز شعرا

مولانا عارف است آسمانی می اندیشد و شعراو هم ملکوتی است.و نه اینکه در شعر سعدی جایی از ملکوت و خدا نباشد. اما سعدی زبانی مقید تر دارد.مولانا پیچیده ترین مفاهیم را در ساده ترین واژه ها گنجانده است.

یک تفاوت دیگر که بین سعدی و مولانا می توان قایل شد، این است که مولانا مثنوی این اثر سترگ اش را عین قر آن می داند و مصادیق قرآن را برای مثنوی اش به کار می برد:

پس ز نقش لفظ های مثنوی

صورتی ضال است هادی معنوی در نبی فرمود کین قرآن زدل هادی بعضی و بعضی را مضل

و در مقدمه دفتر اول و معرفی که از مثنوی مولانا به دست می دهد می گوید "هذا کتاب المثنوی المعنوی و هو اصول اصول اصول الدین..." و آیات بسیاری را مصداق مثنوی می داند. از "جمله لا یمسه ال المطهرون"

و اما سعدی و دیگر شاعران هرگز چنین ادعایی ندارند. سعدی با اینکه در سخن سرائی مفاخره هایی دارد اما سخنش را با قرآن مقایسه نمی کند. نهایت می گوید:

سعدی خوشتر از حدیث تو نیست

تحفه ی روزگار اهل شناخت

مولانا در مثنوی از یک قصه ی بسیار ساده و کوتاه داستانی طولانی می سازد مثلاً به همین قصه طوطی و بازرگان در دفتر اول توجه کنید. بازرگانی قصد سفر به هندوستان را دارد و از اهل خانه می پرسد که چه سوغاتی برایشان بیاورد و از طوطی خوش زبانی هم که در خانه دارد می پرسد. و او می گوید سلام مرا به طوطیان هند برسان و از حال من برایشان بگو که من اینجا در قفسم و این انصاف نیست. و بازرگان در مواجهه با طوطیان در هند، پیغام طوطی اش را می دهد و یک طوطی در دم می افتد و جان می دهد. او هم از این ماجرا ناراحت می شود و در بازگشت ماجرا را برای طوطی اش باز گو می کند. طوطی در قفس می افتد و می میرد بازرگان خود را سرزنش می کند و او را بیرون می اندازد و طوطی پر زده آزاد و رها می رود. طوطی هند پیام این رهایی را با مردنش به وسیله ی بازرگان به طوطی در قفس می دهد. همین حکایت را که به گفته استاد قزوینفر در شرح مثنوی شریف مولانا از اسرار نامه عطار گرفته . اما داستان عطار تنها 26 بیت است و حکایت مولانا 367 بیت است. و نکاتی نغز و حکمت آموز را برای مخاطب و سالکان راه حقیقت به تناسب بر خورد با واژه ها گرفته و آن را با ذهن خلّاقش پردازش کرده و چند موضوع کلیدی مانند کاربست و اهمیت زبان، اهمیت سخن گفتن، امنیت داری، حرص، صبرفراموش نکردن حضور دایمی خداوند، دانش، مرگ اختیاری و... را مورد واکاوی قرار داده. در اولین قصه هم همینطور و در بسیاری از قصه هایش که مولانا آنها را از منابع گوناگون چون قصص الانبیا، تفسیر ابوالفتح رازی، مرزبان نامه و یا کلیله و دمنه و... گرفته و بر اساس هدفی که داشته آن را خلّاقانه تغییر داده است. سخن کوتاه کنم و بگویم که مولانا جایگاهی بسیار والا برای انسان در حد پیامبران قایل است. از این رو می گوید:

چونکه بی رنگی اسیر رنگ شد

موسیقی با موسیقی در جنگ شد

و یا در حکایتی در دفتر پنجم که می گوید:

آدمی باش و ز خر گیران مترس

خر نه ای ای عیسی دوران مترس

و این آدمی را همپایه ی مسیح پیامبر می بیند و ادامه می دهد که:

چرخ چارم هم ز نور تو پر است

حاش الله که مقامت آخر است

در حالی که در شعر سعدی با اینکه بسیار انسان گراست اما آدمی یا انسان هم پایه ی پیامبران نیست.

تنها گاه او را همپایه با فرشته گان تعریف می کند و با بیتی در این زمینه از غزلیات سعدی سخن را به پایان می برم:

دگر نه عزم سیاحت کند نه یاد وطن

کسی که بر سر کویت مجاوری آموخت

من آدمی به چنین شکل و قد و خوی و روش

ندیده ام مگر این شیوه از پری آموخت

امید که با این یادداشت کوتاه کمی با تفاوت ها و نگاه مولانا و سعدی آشنا شده باشیم.

ای خدا جان را تو بنما آن مقام

کاندرو بی حرف می روید کلام

عبدالحسین علوی